

بیش از یک دهه از پایان جنگ ایران و عراق می‌گذرد. دهه‌ای پر از فراز و نشیب. پر از ناملایمات و سختی، اما ره‌آورد این دو دهه برای انقلاب چه بوده است؟ این موضوع همواره برای فرزندان انقلاب در هاله‌ای از ابهام مانده و کسی سعی در پرده برداری از آن نداشته است. این که جنگ ایران و عراق یک دفاع مقدس و ارزشی بوده است، این که حرف اول را در این نبرد اخلاص می‌زده و رزمندگان ما با تمام وجود در پی علاقه‌ها و تکالیف شرعی خود بوده‌اند، از فرزندان انقلاب پوشیده نیست، اما آن چیزی که مثل یک دغدغه ذهن دل‌سوزان را همواره به خود مشغول کرده است، خاکریزهای ارزشمند و استراتژیکی بوده است که پس از جنگ از دست داده‌ایم. چون با شما تعارف ندارم، می‌گویم امام و فرزندان بسیجی‌اش مجموعه‌ای از دریافته‌های خود را از اسلام، در دفاع مقدس پیاده کردند، اما آنانی که باید پس از این فرهنگ سازی، از آن حمایت و مواظبت می‌کردند، شاید کارهایشان را درست انجام ندادند. دوستی خوب می‌گفت: در زمان جنگ عده‌ای به جبهه‌ها رفتند و عده‌ای در شهرها ماندند، تا کارها روی زمین نماند. آن‌ها که رفتند، کارشان را خوب انجام دادند، اما آن‌ها که ماندند، اصلاً کارشان را خوب انجام ندادند. صاحبان تفکر و اندیشه‌ی استراتژیک در تمام دنیا کافی است، یک روز از تاریخ غرور آفرین دفاع مقدس ما را در کارنامه‌ی کشور خود

غیرشرعی گروهی اندک از جوانان را می‌پذیرند و حرف‌های آنان را به تمام جامعه‌ی جوانان سرایت می‌دهند، بگذارید ما هم بگوییم، اگرچه می‌دانیم، خواسته‌های ما جای آقایان را تنگ می‌کند. اگرچه می‌دانیم آقایان از هم‌نشینی با ما احساس بدی دارند. اگرچه می‌دانیم، حرف حق تلخ است و مزاج‌هایی که طعم سن ایچ را هر روز چند بار مزمز می‌کند، اصلاً دلشان نمی‌خواهد از بوی باروت یا آن‌ها صحبت شود. و هزار اگرچه دیگر... من خبردارم که گروه‌های کوچک و خودجوش، دست به ماندگاری آثار دفاع مقدس زده‌اند، اما برای این که خیلی از حرف‌ها و سندها در تاریخ بماند، به یک حرکت ملی نیاز است. اولین گام در این مسیر، حفظ و ثبت و نگهداری آثار جنگ و دفاع مقدس است، این حفظ آثار از توجه به سرزمین‌ها و مناطق عملیاتی آغاز می‌شود، تا دل‌جویی از کسانی که سینه‌هایشان گنجینه‌ی اسرار دفاع مقدس است. راستی شما چند جانباز شیمیایی را می‌شناسید که کنار گوش شما بیش‌تر از چند روز دیگر زنده نیستند؟ ضمناً این کار اصلاً بی‌لای کار بردار و نموداری عمل کردن و... بردار نیست، فقط عشق می‌خواهد. دومین گام، بازخوانی و بازشناسی تمام آن چیزهایی است که به عنوان سند می‌تواند منبع استناد بعدها باشد که این خود حرکتی است که بسیار کم‌یاب است، یعنی ما کم‌تر مؤسسه‌ای پیدا می‌کنیم که دست به تحلیل

از اسوه‌های دهشت سال حماسه تا حقه‌های سینمایی هالیوود



پیدا می‌کردند، آن قدر پیرامون همان یک روز می‌نوشتند و می‌گفتند که گویی طلایی‌ترین لحظات دنیا در آن لحظات اتفاق افتاده است و ما متأسفانه با سطحی‌نگری‌های رایج و قشری‌گری‌های متداول به همه‌ی آن چه در صندوقچه‌ی تاریخی سینه‌ی انقلاب و دفاع مقدس داریم، بی‌تفاوتیم. گسترش فرهنگ، جهانی کردن آن، سرایت به لایه‌های اجتماع و هزاران کار زمین مانده‌ی دیگر در زمینه‌ی دفاع مقدس، اصلاً شاید هیچ جایگاهی (در ذهن مسؤولان فرهنگی را) اشغال نکرده است. اصلاً این‌ها همه پیش‌کش، کاش یکی پیدا می‌شد روز شمار این لحظات را بدون تحلیل درست می‌نوشت. راستی چه باید بکنیم که جوانان به اصطلاح نسل سوم، از دفاع مقدس به عنوان یک پیشینه‌ی تاریخی یاد کنند؟

گاهی وقت‌ها که ضعف‌ها و کم‌کاری‌ها را می‌بینیم، احساس می‌کنیم، بهتر است هیچ نگوئیم و هیچ ننویسیم، اما راستی چرا نباید بنویسیم؟ چطور جوانان امروزی خواسته‌هایشان را می‌گویند و به نتیجه می‌رسد و ما نگوئیم؟ و چه‌طور بعضی مسؤولین خواسته‌های

دسته بندی و... آثار این هشت سال بزند. سومین گام، فرهنگ سازی و اسوه پروری است، از بین تمام آن چه یافته‌ایم. خدا رحمت کند امام را. «حسین فهمیده» را نماد نوجوانان جبهه معرفی کرد و تا امروز، پشت خاکریز، با نام این نوجوان سیزده ساله خدمات نابی به فرهنگ دفاع شد. ما در هشت سال شور و حماسه، حسین‌های فهمیده‌ای داشته‌ایم که کسی سراغ آن‌ها را نگرفته است.

اصلاً چرا ما برای هر قشر، گروه یا نهاد اجتماعی، یک اسوه و اسطوره از روزهای آتش، خون‌بازشناسی نمی‌کنیم، تا نسل امروز، تمام خواسته‌های فطری خود را در آن‌ها بیابند. مگر دکتر چمران، دکترای فیزیک اتمی نداشت؟ مگر مهدی زین الدین، نفر چهارم تنکور پزشکی نبود؟ مگر... مگر...

چهارمین مرحله، هم‌آپنداری و روزآمد کردن دریافت‌هاست. آن چه که این روزها اصلاً کسی سراغ آن را نمی‌گیرد. «مرثی آوینی» مقتدی این تفکر است. او جنگ را بسیار ملموس نشان می‌داد و تمام آدم‌ها می‌توانستند، با رجوع به آثارش دریافتی ناب از

جبهه داشته باشند.

به هر حال، خودم می‌دانم به این حرف‌هایی که زدم هیچ مسؤولی اعتنا نمی‌کند. چون باید آن را با میز و موبایل پست‌های رنگارنگ عوض کند. این حرف‌ها را برای خودمان زدیم، خودمان که دوست داریم در محدوده‌ی کاری خودمان دست به بازشناسی آثار جنگ بزنیم. اسوه پروری نماییم و در فرهنگ زندگی‌های روزمره‌مان از آن بهره بگیریم و به هم‌سن و سال‌هایمان نشان دهیم که اگر چینی‌ها یک بروسی دارند، یا آمریکایی‌ها یک آرنورد کذایی، ما هزاران اسوه داریم که هیچ کدامشان با حقه‌های سینمایی هالیوود اسطوره نشده‌اند.

دوستان! باید بسیجی عمل کرد. تکلیف بر دوش خودمان است. از همین محیط‌های کوچک خانواده و کاری باید شروع کنیم.

«غربت، غبار قبر شهیدانمان مباد

جز حرف عشق، مذهب و ایمانمان مباد...»

سردبیر